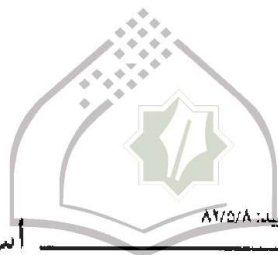


جایگاه هیأت منصفه در حقوق ایران

(با نگاهی به مبانی فقهی آن)



تاریخ دریافت: ۸۱/۱۱/۳۰

تاریخ تأیید: ۸۱/۵/۸

اسماعیل آقابابائی بنی *

چکیده

نهاد هیأت منصفه قدمتی دیرینه دارد؛ ولی به دلیل جدید بودن آن در حقوق ایران و روشن نشدن مبانی فقهی‌اش، هنوز جایگاه واقعی خود را باز نیافته است. انتخاب مردمی اعضای هیأت منصفه، توجه قاضی به رأی آنها، تخصص قضایی نداشتن و دخالت نکردن اعضای این هیأت در قضاوت، از جمله شروطی است که با توجه به تحولاتی که در ماهیت این نهاد پدید آمده است، امروزه باید رعایت گردد.

پایبندی به این شروط در حقوق ایران، وقتی می‌تواند جامه عمل بپوشد که از دیدگاه فقهی نیز بتوان چنین جایگاهی برای هیأت منصفه در نظر گرفت. از این رو مقاله حاضر، ضمن تبیین ماهیت هیأت منصفه با توجه به خاستگاه آن، به نقد و بررسی قوانین داخلی پرداخته و با ارائه معیارهایی برای انطباق این نهاد با شرع، راهکارهایی جهت استحکام در امر قانونگذاری ارائه می‌دهد.

واژگان کلیدی: دادرسی، قضاوت مشترک، استقلال قاضی، هیأت منصفه

«آزادی» یکی از اصول مهم و با ارزشی است که در بسیاری از مکاتب، از جمله مکتب اسلام، پذیرفته شده و اصول و مقررات آن، حاکی از دفاع از این مهم است. یکی از نمودهای آزادی که اخیراً بیشتر مورد توجه قرار گرفته، آزادی بیان و ابراز عقیده است. معمولاً تخطی از قلمرو آزادی بیان، در قالب جرم سیاسی و جرم مطبوعاتی نمود پیدا می‌کند که از یک سو، دفاع از حقوق جامعه، حاکمان را به مبارزه با تخطی‌گران وامی دارد و از سوی دیگر، آزادی بیان از چنان ارزشی برخوردار است که می‌طلبد جامعه در برخورد با این گونه مجرمان، تا حدی از خود انعطاف نشان داده و فرهنگ جامعه و تلقی عمومی را در قضاوت خویش مد نظر قرار دهد. این مهم، با پیش‌بینی هیأتی، در دادگاه به نمایندگی از جامعه، برای دفاع از مجرمان سیاسی و مطبوعاتی صورت می‌پذیرد که در حقوق عرفی «هیأت منصفه» نام گرفته است.

در ایران، اولین بار در اصل ۷۹ متمم قانون اساسی مشروطه (مصوب ۲۹ شعبان ۱۳۲۵) و پس از انقلاب، در اصل ۱۶۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، حضور هیأت منصفه در جرائم سیاسی و مطبوعاتی پذیرفته شد؛ ولی به دلیل جوانی این نهاد در کشور، و فقدان آرای فقها، نتوانسته جایگاه واقعی خود را در حقوق ایران - که بخشی از آن مبتنی بر مبانی فقهی است - بیابد. از این رو، در این مقاله بر آن شدیم تا به اختصار، ضمن بررسی این نهاد در حقوق ایران، به این سؤال اساسی پاسخ گوئیم که چگونه می‌توان نهادی به نام هیأت منصفه را در دادگاه اسلامی به عنوان یکی از عناصر قضاوت پذیرفت و نظر آن هیأت را نظر دادگاه اسلامی و قاضی شرع به حساب آورد؟

پاسخ این سؤال را با مروری بر عناوین زیر پی می‌گیریم:

- ۱- تعریف و ماهیت هیأت منصفه؛
- ۲- سیر قانونی هیأت منصفه در ایران؛
- ۳- دلایل مخالفت با حضور هیأت منصفه در دادرسی؛
- ۴- مبانی لزوم تبعیت قاضی از نظر هیأت منصفه.

۱- تعریف و ماهیت هیأت منصفه

هیأت منصفه در انگلیسی، معادل «Jury» و در زبان عربی معادل، «هیئة المحلفین»

است و عبارت از «مجموعه‌ای از افراد عادی است که با داشتن شرایط اخلاقی و

تواناییهای خاص و استقلال رأی و فکر، به عنوان نماینده افکار عمومی، برای شرکت در برخی از دادگاههای کیفری و همکاری با قضات حرفه‌ای در امر قضاوت دعوت می‌شوند» (هاشمی، ۱۳۷۵: ص ۵۳۹).

طبق تعریفی دیگر، «گروهی از مردمنده که با استماع حقایق موجود در جریان دادرسی، در خصوص تقصیر یا عدم تقصیر متهم تصمیم می‌گیرند.» (Oxford: P.702 و رک: جعفری لنگرودی: ص ۳۹۰۲).

در باره ماهیت هیأت منصفه، دیدگاههای زیر مطرح شده یا قابل طرح است:

۱- رأی هیأت منصفه یکی از ادله اثبات دعواست، به این بیان: وقتی تعداد قابل توجهی از مردم (مثلاً دوازده نفر) بدون هیچ گونه غرض خاصی بر مجرم بودن شخصی اتفاق نظر داشتند، بی‌تردید، وی مجرم و قابل مجازات است (رک: عبدالحمید، ۱۹۸۰: ص ۴۱۹). این تحلیل، با توجه با منشأ اولیه هیأت منصفه و بر اساس مقطع زمانی صورت گرفته است که مجرم، یا بی‌گناه بودن متهم، به آزمایش الهی واگذار می‌شد و به اصطلاح، نظام اوردالی (داوری ایزدی) حاکم بود و نمی‌تواند بیانگر ماهیت هیأت منصفه امروزی باشد.*

۲- هیأت منصفه نقش شهود را دارند و ملزم بودن اعضای هیأت به قسم یاد کردن در حقوق برخی کشورها (پاشا صالح: ص ۱۶۱) به اعتقاد برخی، از همین جا نشأت گرفته است (خامنه‌ای: ص ۱۱۲) ولی امروزه به دلیل تفکیک کامل بین شهود و اعضای هیأت منصفه، نمی‌توان آنان را شاهد دانست.

۳- وظیفه هیأت منصفه شبیه نهاد تعقیب است. این تحلیل، از آن جا نشأت گرفته است که عده‌ای مطلع از شخص و محل زندگی متهم، از طرف دولتها در دادگاه حضور می‌یافتند تا با توجه به اطلاعاتی که دارند، با اظهارات خود به کشف واقع و تکمیل ادله اتهام کمک کنند. در واقع، کار آنها دفاع از حقوق عامه بود (رک: عبدالحمید: صص ۵۲-۵۷).

از آنجا که در شرایط فعلی، اعضای هیأت منصفه به جای دفاع از دولت و حکام، در واقع از افکار عمومی دفاع می‌نمایند و سعی در تکمیل ادله اتهام ندارند، پس نمی‌توان برای آن ماهیت تعقیب قائل بود، هر چند در گذشته چنین فرضی صادق بود.

*- چه بسا بر اساس همین طرز تفکر است که گاه هیأت منصفه با قرعه تعیین تکلیف می‌نموده است (رک: عبدالحمید: ص ۲۶۵).

۴ - هیأت منصفه نقش قضایی دارد و اظهار نظر وی، نه صرفاً نظر یک شهروند (droit civique) بلکه قضاوتی حقیقی (veritable fonction judiciaire) است (همان: ص ۳۱۷).

طرفداران این دیدگاه، از این نظر که هیأت منصفه ملزم به سوگند، ولی قضات چنین وظیفه‌ای ندارند، چنین اظهار کرده‌اند که در واقع، اعضای هیأت با قسم یاد کردن، به قاضی حقیقی تبدیل می‌شوند و قضاوت آنها و قاضی در واقع، نوعی از قضاوت اشتراکی و جمعی است (همان: صص ۱۹۶، ۷۸، ۶۵ و ص ۲۵۱).

این نظر، از این جهت که افراد هیأت منصفه هم به لحاظ انتخاب‌کنندگان (که نوع مردمند؛ نه دستگاه‌های حاکمه) و هم به لحاظ اعضای هیأت (که داشتن اطلاعات حقوقی شرط نیست) قابل انتقاد است و از این رو، نمی‌توان کار هیأت منصفه را کاری قضایی یا نوعی قضای مشترک به حساب آورد؛ هر چند از اواخر قرن سیزدهم، مدتی چنین وظیفه‌ای را به عهده داشت.

۵ - دیدگاه دیگر، این است که هیأت منصفه وظیفه کارشناسی را به عهده دارد و در مواردی که تشخیص موضوع و بیان حسن و قبح عمل ارتكابی لازم است از طرف اکثریت جامعه انجام پذیرد، هیأت منصفه به نمایندگی از افکار عمومی جامعه این مهم را به انجام می‌رساند (عمید زنجانی، ۱۳۶۸: صص ۳۷۲-۳۷۶)؛ به بیان دیگر، اختیار تشخیص موضوع، در مواردی به هیأت منصفه تفویض شده است که به تنهایی از عهده یک فرد، اعم از این که قاضی باشد یا خیر، بر نمی‌آید.

با این تحلیل، در انتخاب و حضور هیأت منصفه در دادگاه، لازم است چند ویژگی رعایت شود:

الف - چون هیأت منصفه نماینده افکار عمومی به شمار می‌رود، افراد آن از سوی مردم تعیین می‌شوند؛ نه دستگاه‌های حکومتی.

ب - توجه به خواست عمومی ایجاب می‌کند که نظر هیأت منصفه را قاضی در صدور حکم ملاک قرار دهد و مثلاً با رأی هیأت منصفه، مبنی بر بی‌گناهی متهم، نتواند حکم به مجرمیت صادر نماید.

ج - برای آن که هیأت منصفه منعکس‌کننده افکار واقعی عموم باشد، بسیاری از کشورها، گزینش افراد از بین اصناف مختلف را شرط کرده و حتی برخی تصریح دارند که برگزیدگان نباید اطلاعات قضایی داشته باشند (پاشا صالح؛ ص ۱۹۲؛ عبدالحلیم ۱۹۸۰:

ص ۲۱۱ و شیخ الاسلامی؛ ص ۲۰۸). همچنین نباید قبل از حضور در محکمه، در ماهیت دعوا تحقیق کرده یا حتی از جوانب آن اطلاعی کسب نموده باشند^{۳*}.

د- به دلیل اطلاعات قضایی نداشتن، هیأت منصفه تنها در دو موضوع می‌تواند اظهار نظر نماید:

۱- آیا متهم مجرم است یا نه؟

۲- در صورت مجرم بودن، آیا مستحق تخفیف است یا خیر؟^{۳**}

ولی تعیین نوع جرم و مجازات آن با قاضی است که با متون قانونی آشناست (برای

اطلاع بیشتر ر.ک: استفانی و دیگران، ۱۳۷۷؛ ص ۷۰ و عبدالحلیم؛ صص ۲۷۰ - ۲۷۴)^{۳***}.

با توجه به تحولات به عمل آمده، امروزه می‌توان تحلیل اخیر از ماهیت هیأت منصفه را دیدگاهی صائب و قابل دفاع دانست.

در مورد تعداد اعضای هیأت منصفه و چگونگی انتخاب آنان، بسته به نوع جرم و

دادگاه رسیدگی کننده، کشورها شیوه‌های متفاوتی را در پیش گرفته‌اند (برای نمونه ر.ک:

فاورقی، ۱۹۹۱؛ صص ۲۹۴ - ۲۹۵) که به نظر می‌رسد بهترین روش، انتخاب تعداد قابل توجهی

از افراد، توسط مردم و انتخاب تصادفی تعداد لازم از آنان برای حضور از دادگاه، توسط دادرس باشد.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۲ - سیر قانونی هیأت منصفه در ایران

از آن‌جا که منشأ طرح و ورود مباحث مربوط به هیأت منصفه در حقوق ایران،

تدوین مقررات توسط قانونگذار در این خصوص است، در این قسمت از مقاله، به سیر

قانونی این نهاد در حقوق ایران پرداخته و با توجه به ویژگیهای حاکم بر هیأت منصفه

در حقوق کشورهای دیگر، که در بحث قبل طرح شد، این موارد را به اختصار نقد و

بررسی می‌کنیم.

*- بر همین اساس، کسب اطلاعات بیشتر، از طریق روزنامه یا معاینه محل، از اسباب محرومیت از شرکت در هیأت منصفه به شمار آمده است. (خامنه‌ای، ۱۳۴۲؛ صص ۱۱۹ - ۱۲۰ و عبدالحلیم؛ ص ۲۵۱)

** - در حقوق انگلستان، حتی در صورتی که به موجب قوانین موجود، محکومیت متهم واضح باشد، هیأت منصفه می‌تواند بر اساس وجدان تصمیم به تبرئه بگیرد. (شیخ الاسلامی؛ ص ۱۶۱)

*** - با وجود این، در برخی آرای هیأت منصفه در ایران، رأی به گونه‌ای صادر شده است که گویا رسیدگی قضایی است. (ر.ک: شیخ الاسلامی، ص ۲۰۸).

الف - قبل از انقلاب اسلامی

اولین قانون مصوب در ایران که به هیأت منصفه توجه نمود، اصل هفتاد و نهم متمم قانون اساسی مشروطیت (مصوب ۱۲۸۹ش / ۱۳۲۵ ق) بود که به تبعیت از قوانین اروپایی، از جمله بلژیک مقرر می‌داشت: «در مورد تقصیرات سیاسی و مطبوعات، هیأت منصفین در محاکم حاضر خواهند بود.»*

پس از آن، اولین قانون عادی، قانون موقت هیأت منصفه (مصوب ۱۳۰۱/۹/۱۰) بود که طبق ماده ۱ آن، پنج نفر اصلی و سه نفر علی‌البدل، به قید قرعه از میان صد نفر از کسانی که در انتخابات مجلس حائز اکثریت بودند (به جز نمایندگان انتخابی مجلس) به عنوان هیأت منصفه انتخاب می‌شدند.**

بر خلاف انتظار، در اولین قانون مطبوعات (مصوب ۱۲۸۶/۱۱/۱۸) از هیأت منصفه سخنی به میان نیامد و حتی علاءالسلطنه در ۱۵ مرداد ۱۲۹۶، مصوبه‌ای تصویب کرد که مقرر می‌داشت: «مادامی که قانون هیأت منصفه از مجلس شورای ملی نگذشته، در محاکم عدلیه رسیدگی و محاکمه خواهد شد.» (شیخ الاسلامی، همان: ص ۱۵۷).

در قانون محاکمه وزراء و هیأت منصفه (مصوب ۱۶ تیر ۱۳۰۷)، ماده نهم، تعداد اعضای هیأت منصفه را به عده اعضای محکمه، و انتخاب را به حاکم واگذار کرده بود که از میان کسانی که در آخرین دوره تقنینیه مجلس شورای ملی دارای اکثریت بودند، به قرعه انتخاب می‌شدند.

در ماده دهم قانون مذکور آمده بود: هیأت منصفه «...پس از اعلان ختم محاکمه، بلافاصله مشاوره نموده، رأی خود را دایر به تبرئه یا مجرمیت متهم و تشخیص جرم خواهند داد؛ ولی صدور حکم فقط با قضات محکمه خواهد بود. در صورت تساوی آراء، رأیی که برای متهم است؛ به منزله آرای اکثریت است و حکم محکمه بر طبق آن صادر می‌شود.»

چنانکه ملاحظه می‌شود، در این قانون، به انتخاب مردمی تا حدودی توجه شده بود.

*- با این وصف، در اولین محاکمه مطبوعاتی در ایران (محاکمه سلطان‌العلمای خراسانی، مدیر مسؤول روزنامه «روح القدس») که دو ماه پس از تصویب این اصل صورت گرفت، هیأت منصفه حضور نداشت. اولین محاکمه مطبوعاتی با حضور هیأت منصفه در ایران، محاکمه میرزا حسن کاشانی مدیر مسؤول روزنامه «جبل‌المبین» به اتهام نشر مطالب ضد دینی بود. (شیخ الاسلامی، ص ۱۵۶)

** - این قانون در ۱۳۰۱/۱۲/۲۸ تمدید شد.

از استقلال قاضی و توجه وی در صدور حکم به رأی هیأت منصفه نیز سخن به میان آمده بود؛ به بیان دیگر، به جایگاه واقعی هیأت منصفه تا حدودی توجه شده بود.

پس از آن در ۱۳۱۰/۲/۲۹، قانون هیأت منصفه در ۱۴ ماده به تصویب کمیسیون عدلیه مجلس رسید که طبق ماده ۶ آن، حاکم محلّ و رئیس استیناف و رئیس محکمه بدایت و رئیس انجمن بلدی و رئیس اطاق تجارت (در مناطقی که اطاق تجارت تشکیل شده باشد) عده‌ای را برای عضویت هیأت منصفه تعیین می‌کردند.

با تصویب این قانون و همچنین قوانین بعدی، می‌توان گفت سنت انتخاب مردمی هیأت منصفه به فراموشی سپرده شد.

در این قانون، نحوه انشای مواد ۸ و ۹ به گونه‌ای است که محکمه بدون توجه به نظر هیأت منصفه، رأی خود را صادر می‌کند و پس از آن، هیأت منصفه اگر معتقد به مجازات متهم بود، کتباً دلایل خود را اظهار می‌کند و اگر برخلاف نظر دادگاه، بر بی‌تقصیری متهم نظر داشت، به تقاضای وزیر عدلیه، محاکمه اعاده می‌شود.^{۳۳} در نتیجه به تبعیت قاضی از رأی هیأت منصفه هم آنچنان که باید، توجه نشد.

مجدداً قانونگذار، در لایحه قانون مطبوعات (مصوب ۱۱ آذر ۱۳۳۱) مقرر کرد: هیأت منصفه در خصوص این که متهم گناهکار است یا بی‌گناه، و در صورت تقصیر، مستحق تخفیف است یا خیر، با رأی مخفی اظهار نظر می‌کند و دادگاه ملزم است بر اساس تصمیم اکثریت، رأی صادر کند. (ر.ک: مواد ۲۳-۲۴).

در لایحه قانونی مطبوعات (مصوب ۱۰ مرداد ۱۳۳۴) طبق بند الف ماده ۳۳، هیأتی مرکب از فرماندار و رئیس دادگستری و رئیس انجمن شهر (و در صورتی که انجمن شهر وجود نداشته باشد، شهردار) و نماینده فرهنگ، اعضای هیأت منصفه را انتخاب می‌کردند که بدین صورت، باز هم انتخاب مردمی نبود.

نکته دیگر این که، برخلاف مقررات قبل، طبق ماده ۳۴ این قانون، دادرسان دادگاه هم با هیأت منصفه به شور پرداخته و درباره دو مطلب: الف - آیا متهم گناهکار است؟ ب - در صورت تقصیر، آیا مستحق تخفیف است یا خیر - رأی می‌دادند و سپس، رئیس دادگاه، طبق این رأی، به انشای حکم مبادرت می‌ورزید.

*- ماده ۸: «پس از اعلان ختم رأی محکمه، در صورتی که دایر به مجازات متهم باشد، هیأت منصفه با ذکر دلایل کتباً اظهار خواهد نمود.»

ماده ۹: «اظهار عقیده هیأت منصفه بر بی‌تقصیری متهم، موجب اعاده محکمه است.»

این در حالی است که طبق مقررات قبل، دادرسان در مرحله مشورت با هیأت منصفه شرکت نداشتند.

آخرین قانون مصوب قبل از انقلاب در این خصوص، قانون مربوط به نحوه تعقیب وزیران و طرز تشکیل هیأت منصفه (مصوب ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ مجلس سنا) بود. طبق تبصره ۱ این ماده واحده، اعضای هیأت منصفه از بین سیزده گروه انتخاب می‌شدند که انتخاب‌کنندگان از خود این گروه‌ها بودند؛ مثلاً کشاورزان را اتاق کشاورزی تعیین می‌کرد.

ب - پس از انقلاب اسلامی

گرچه ورود نهاد هیأت منصفه به نظام قضایی کشور، قبل از انقلاب و آن هم به تقلید از کشورهای اروپایی بود، ولی به دلیل اهمیت و ضرورت آن، پس از انقلاب هم مورد توجه قانونگذار قرار گرفت و در قانون اساسی سال ۱۳۵۸ در اصل ۱۶۸ بدان تصریح شد. طبق این اصل: «رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیأت منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد.»

در جریان بررسی این اصل، بنا آن که عده‌ای حضور هیأت منصفه در کنار دادرسان را مخالف موازین شرع می‌دانستند، اصل فوق با ۵۷ رأی موافق از ۶۲ رأی و دو رأی مخالف و دو رأی ممتنع به تصویب رسید (صورت مشروح مذاکرات...: ۱۶۸۰) که این امر حاکی از توجه جدی قانونگذار به موضوع هیأت منصفه است.

با تصویب لایحه قانونی مطبوعات در ۱۳۵۸/۵/۲۵ توسط شورای انقلاب، لایحه قانون مطبوعات مصوب سال ۱۳۳۴ نسخ و نحوه انتخاب، شرایط و اختیارات هیأت منصفه به شرح زیر معین گردید:

طبق ماده ۳۱، در تهران به دعوت وزیر ارشاد ملی، هیأتی با حضور رئیس دادگاههای شهرستان و رئیس انجمن شهر (در صورتی که انجمن شهر نباشد، شهردار) و در مراکز استانها به دعوت استاندار، هیأتی مرکب از رئیس دادگستری و رئیس انجمن شهر (در صورتی که انجمن شهر نباشد، شهردار) و نماینده وزارت ارشاد ملی تشکیل، و مجموعاً چهارده نفر افراد مورد اعتماد عمومی را از بین گروههای مختلف انتخاب می‌کنند.

بر اساس ماده ۳۸، بلافاصله پس از اعلان ختم دادرسی، اعضای هیأت منصفه

(بدون شرکت دادرسان) به شور پرداخته و نظر خود را راجع به بزهکاری و استحقاق تخفیف متهم به دادگاه اعلام می‌کنند و دادگاه ملزم است طبق رأی مذکور، عمل انتسابی را با قانون تطبیق و تعیین مجازات کند.

بر این اساس، طبق قانون فوق، انتخاب مردمی نادیده گرفته شد، ولی از سوی دیگر، به تبعیت قاضی از رأی هیأت منصفه و استقلال در رأی او توجه شد و بر خلاف قانون قبل، در جلسه مشورت اعضای هیأت منصفه، قضات شرکت نداشتند.

پس از آن، قانون فعالیت احزاب، جمعیتها و انجمنهای سیاسی و انجمنهای اسلامی یا اقلیتهای دینی شناخته شده (مصوب ۱۳۶۰/۶/۷) در ماده ۱۳ بر رعایت اصل ۱۶۸ قانون اساسی تأکید کرد.

سرانجام، قانون مطبوعات (مصوب ۱۳۶۴/۱۲/۲۲) در ماده ۳۴، بار دیگر بر این امر تأکید کرد که «به جرائم ارتكابی به وسیله مطبوعات در دادگاه صالحه با حضور هیأت منصفه رسیدگی می‌شود.»

آخرین اصلاحات مربوط به قانون اصلاح قانون مطبوعات (مصوب ۳۰ فروردین ۱۳۷۹) است، که در ماده ۱۷، انتخاب هیأت منصفه را به شرح زیر تغییر داد:

در تهران، به دعوت وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و با حضور وی و رئیس کل دادگستری استان، رئیس شورای شهر، رئیس سازمان تبلیغات و نماینده شورای سیاستگذاری ائمه جمعه سراسر کشور، و در مراکز استان به دعوت مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان و با حضور وی و رئیس کل دادگستری استان، رئیس شورای شهر مرکز استان، رئیس سازمان تبلیغات و امام جمعه استان یا نماینده وی، از بین گروههای مختلف* افراد مورد اعتماد را به عنوان اعضای هیأت منصفه انتخاب می‌کنند. قبل از این تغییرات، انتخاب هیأت منصفه، طبق ماده ۲ لایحه قانونی (مطبوعات مصوب ۲۵ مرداد ۱۳۵۸) صورت می‌گرفت که در تغییرات به عمل آمده، به تعداد هیأت انتخاب کننده، افرادی دیگر اضافه شدند که حضور ریاست سازمان تبلیغات و نماینده

*- این گروهها عبارتند از:

روحانیون، اساتید دانشگاه، پزشکان، مهندسان، نویسندگان و روزنامه نگاران، وکلای دادگستری، دبیران و آموزگاران، اصناف، کارمندان، کارگران، کشاورزان، هنرمندان و بسیجیان. گفتنی است انتخاب وکلای دادگستری به عنوان اعضای هیأت منصفه با اصل اطلاعات قضایی نداشتن اعضای هیأت منصفه منافات دارد و چنین انتخابی موجب می‌شود افکار عمومی در جریان دادرسی انعکاس نیابد.

شورای سیاستگذاری ائمه جمعه در تهران و امام جمعه در مرکز استانها، گامی بود در جهت مردمی‌تر شدن انتخابات هیأت منصفه.

با وجود این، طرح اصلاح قانون مطبوعات که توسط کمیسیون فرهنگی مجلس ششم تقدیم مجلس شده بود، ولی با حکم حکومتی از دستور جلسه مجلس شورای اسلامی (در تاریخ ۷۹/۵/۱۶) خارج شد، بر حذف موارد فوق اصرار داشت که در صورت تصویب، یک گام به عقب و حرکت به سمت دولتی شدن انتخابات افراد هیأت منصفه به حساب می‌آمد و چنان که گفته شد، چنین اقدامی با فلسفه حضور هیأت منصفه در محاکم در تضاد است.

نکته دیگر این که، در ماده ۲۱ قانون اصلاح قانون مطبوعات (مصوب ۱۳۷۹/۱/۳۰)

متن ذیل، به عنوان ماده ۴۰، به قانون مطبوعات (مصوب ۱۳۶۴/۱۲/۲۲) ملحق شد:

«اعضای هیأت منصفه، در ابتدای اولین جلسه حضور خود در دادگاه، به خداوند متعال و در برابر قرآن کریم، سوگند یاد می‌کنند بدون در نظر گرفتن گرایشهای شخصی یا گروهی و با رعایت صداقت، تقوا و امانت‌داری، در راه احقاق حق و ابطال باطل انجام وظیفه نمایند.»

تصویب مقرره فوق نیز، با توجه به اصل قاضی نبودن اعضای هیأت منصفه صورت گرفت که این امر نیز به نوعی، توجه به اصول حاکم بر هیأت منصفه است. مطلب سوم در قانون اصلاح قانون مطبوعات (مصوب ۱۳۷۹/۱/۳۰) این است که در ماده ۲۴ (که به عنوان ماده ۴۳ به قانون سابق الحاق شده) به استقلال قاضی و هیأت منصفه از یکدیگر توجه جدی شده و لزوم تبعیت قاضی از رأی هیأت منصفه نادیده انگاشته شده است.

طبق تبصره ۱ این ماده، «پس از اعلام نظر هیأت منصفه، دادگاه در خصوص مجرمیت یا برائت متهم، اتخاذ تصمیم نموده و طبق قانون، مبادرت به صدور رأی می‌نماید.»

به بیان دیگر، طبق تبصره فوق قاضی در صدور رأی خود لازم نیست به نظر هیأت منصفه توجه کند و خود مستقلاً طبق قانون تصمیم می‌گیرد.

بدیهی است این قانون، با اصل لزوم تبعیت قاضی از نظر هیأت منصفه، که توجیه‌گر فلسفه حضور هیأت منصفه در دادگاه است، ناسازگاری دارد.

مؤید این سخن، تبصره‌های بعدی این ماده است که اعلام می‌دارد با وجود رأی

هیأت منصفه مبنی بر مجرمیت، دادگاه می‌تواند رأی به برائت صادر کند. (تبصره ۲) همچنین در تبصره ۳ آمده است: «در صورتی که رأی دادگاه مبنی بر مجرمیت باشد، رأی صادره طبق مقررات، قابل تجدیدنظر خواهی است...» نحوه انشای ماده، این ابهام را دارد، که ممکن است به رغم نظر هیأت منصفه، که متهم را بی گناه شناخته، دادگاه وی را مجرم تشخیص داده و حکم صادر کند.

این در حالی است که سابقاً به دلیل سکوت قانونگذار در قانون مطبوعات (مصوب ۱۳۶۴/۱۲/۱۲) ملاک عمل در مورد عنایت دادگاه در صدور رأی به نظر هیأت منصفه، ماده ۸۳ لایحه قانونی مطبوعات (مصوب ۲۵ مرداد ۱۳۵۸) بود که دادگاه ملزم بود بر اساس رأی هیأت منصفه رأی خود را صادر کند.

بطور کلی، پیش از انقلاب، قانونگذار در تصویب قوانین، با الهام از مقررات دیگر کشورها، هیأت منصفه را در قالب قوانین داخلی مطرح ساخت و پس از آن، فراز و نشیبهایی که در مخالفت یا موافقت با هیأت منصفه و نیز شیوه انتخاب یا تبعیت قاضی از نظر هیأت منصفه مطرح می‌شد، همگی متأثر از شرایط و اوضاع و احوال حاکم بر جامعه بود و کمتر به جنبه شرعی توجه می‌شد.

پس از انقلاب، تطبیق قوانین با شرع مدنظر قانونگذار بود و به دلیل مطرح شدن موضوع هیأت منصفه در اصل ۱۶۸ قانون اساسی، امکان حذف آن از مقررات عادی وجود نداشت و به نوعی با تصویب این قانون و رأی که به اصل مذکور داده شده بود، این دیدگاه قوت گرفت که به دلیل تأیید آن از سوی فقیهانی که در جلسه حضور داشته‌اند، دخالت هیأت منصفه در امر قضا منع شرعی ندارد.

فلسفه حضور هیأت منصفه در رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی، با لزوم تبعیت قاضی از نظر هیأت معنا می‌یافت که تنها در مصوبه شورای انقلاب (در ۲۵ مرداد ۱۳۵۸) به این تبعیت توجه شد و پس از آن، به دلیل آن که محاکمه‌های سیاسی و مطبوعاتی در کشور مطرح نبود، قانونگذار در تصویب قانون مطبوعات (۱۳۶۴) در این مورد سکوت کرد؛ ولی پیامدهای پس از آن، و تشدید دغدغه خلاف شرع بودن، قانونگذار را در سال ۱۳۷۹ به سویی برد که استقلال کامل قاضی در مقابل نظر هیأت منصفه را در نظر گرفت و مقرراتی را به تصویب رساند که با اصل توجه دادگاه به دیدگاه عمومی در صدور رأی، ناسازگار بود.

تبعیت قاضی از نظر هیأت منصفه می‌پردازیم.

۳ - دلایل مخالفت با حضور هیأت منصفه در دادرسی

به دلایل مختلفی با حضور هیأت منصفه در دادگاه و دخالت آن در قضاوت، مخالفت شده است؛ مانند این که: رسیدگی قضایی امری فنی است و حضور هیأت منصفه مخالف با اصل تخصصی بودن قضاوت و استقلال قاضی است و مفسدتی همچون صدور آرای غیر عادلانه و تحت تأثیر قرار گرفتن، از تبعات آن است. (ر.ک: علی آبادی: ص ۱۶۴؛ زراعت: ص ۷۹ و پیوندی: ص ۲۰۶). صدور دو رأی متناقض در مورد دو متهم مشابه از سوی هیأت منصفه، نشان دهنده عدم صلاحیت آنها در رسیدگی قضایی، و شاهی بر این مدعاست. همچنین از آنجا که هیأت منصفه، معمولاً حوصله تحمل قضاوت طولانی را ندارند و خواهان کوتاه شدن مدت دادرسی‌اند، ممکن است در تلاش قاضی برای رسیدن به واقع و صدور حکم مناسب خلل ایجاد کنند (ر.ک: پیوندی: ص ۲۰۷).

دلایل دیگری نیز، در این زمینه مطرح شده است (برای اطلاع بیشتر ر.ک: هاشمی، ۱۳۷۱: ص ۱۲۲) که با اندکی تأمل و توجه به فلسفه حضور هیأت منصفه، هیچ کدام مانعی جدی برای حضور و اظهار نظر هیأت منصفه به شمار نمی‌آید. وانگهی، با در نظر گرفتن شرایط و ضوابطی، می‌توان از این گونه پیامدهای منفی کاست* از این رو، از نقل و نقد و بررسی این قبیل ادله صرف نظر کرده و به مهمترین دغدغه، یعنی ناسازگاری هیأت منصفه با آموزه‌های شرع می‌پردازیم.

مهمترین دلایلی که برای مخالفت با حضور هیأت منصفه در دادرسی در اسلامی می‌توان ارائه کرد، بدین شرح است (ر.ک: زراعت: ص ۹۰):

۱ - هیأت منصفه اگر به عنوان خبره اظهار نظر کنند، قاضی موظف به پذیرش نیست، مگر آن که برای او علم حاصل شود و اگر آن را مشاور بدانیم، باز هم نمی‌توان قاضی را ملزم به پذیرش نظر هیأت منصفه کرد و در هر صورت، فایده‌ای بر حضور و اظهار نظر هیأت منصفه مترتب نخواهد بود.

* در واقع آنچه به عنوان دلایل مخالفت با حضور هیأت منصفه مطرح شده، معایب حضور است که در مقابل آن، محاسن حضور هیأت منصفه هم به عنوان دلایل موافقان مطرح می‌شود و با سنجش معایب و محاسن آن، می‌توان رویه معمول در بسیاری از کشورها، یعنی حضور هیأت منصفه در جلسات دادرسی را ترجیح داد. به همین دلیل، از بررسی این موارد به عنوان دلیل، در این مقاله خودداری می‌کنیم (برای اطلاع بیشتر از ادله مخالفان و موافقان ر.ک: شیخ الاسلامی، ۱۳۸۰: ص ۲۰۲ به بعد).

۲- هیأت منصفه در نظامهایی مطرح است که قضات آن در معرض لغزش و ارائه نظرات مغرضانه باشند؛ اما در حقوق اسلام، فرض بر عادل بودن قاضی است و چنین بی‌بیم‌بودن ندارد.

۳- در متون فقهی و نصوص دینی، نمونه‌ای سراغ نداریم که از حضور هیأت منصفه در دادرسی‌ها حکایت کند.

۴- تشخیص برخی جرائم، مثل «قذف» از طریق مطبوعات، نیاز به اطلاع کافی از ملاکهای شرع و قانون دارد و نمی‌توان اظهارنظر در مورد آن را به هیأتی واگذار کرد که چنین اطلاعاتی در دست ندارد. به بیان دیگر، تشخیص موضوع جرائم مطبوعاتی و سیاسی، همیشه از هیأت منصفه ساخته نیست و به همین دلیل، در هر جایی که موضوع به نوعی مرتبط با ملاکهای شرع باشد، نمی‌توان به نظر هیأت منصفه توجه نمود.

۵- قاضی در اسلام، فردی مجتهد است و باید استقلال رأی داشته باشد و با دخالت هیأت منصفه در امر دادرسی، این استقلال از قاضی سلب می‌شود.

بررسی

از میان دلایل فوق، دلیل اول مبتنی بر نظریه استقلال قاضی است و به دلیل پنجم برمی‌گردد. اما در مورد دلیل دوم گفتنی است، در موضوع بحث، فرض بر آن است که تشخیص، از عهده یک نفر خارج است و الا در همه مکتبها سعی بر آن است که شخص قاضی دارای ویژگیهایی باشد که مجری عدالت باشد و اگر مسأله لغزش قاضی مطرح است، اختصاص به نظام و مذهب خاصی ندارد.

دلیل سوم هم کافی نیست و بدیهی است که نداشتن سابقه فقهی، دلیل بر عدم مشروعیت نیست؛ مهم آن است که مصداق موجود، معارض با اصول و مبانی اسلام نباشد، به بیان دیگر، در این مورد فقه ساکت است و بر عدم جواز آن نیز اشاره نشده است.

در پاسخ دلیل چهارم نیز می‌توان گفت که، توجه به ماهیت جرائم سیاسی و مطبوعاتی می‌تواند اشکال را به کلی مرتفع سازد. جرم مطبوعاتی، طبق تعریف ماده ۳۰ لایحه قانونی مطبوعات (مصوب ۱۳۳۴) عبارت است از: «توهین و افترا به وسیله روزنامه یا مجله یا نشریه از لحاظ ارتباط با مقام و یا شغل رسمی یا رویه‌ای اداری یا اجتماعی و یا سیاسی به شخص یا اشخاص... [ولی] انتقاد از روش سیاسی و اداری به

وسیله روزنامه، مجله یا نشریه، نسبت به مسؤولین و متصدیان امور دولتی و اشخاص نامبرده در ماده ۲۲ که از لحاظ مصالح عمومی صورت می‌گیرد، جرم محسوب نمی‌شود.»

بنابراین، توهین و افترا و هتک و... وقتی مربوط به شغل، منصب یا مدیریت سیاسی یا رویه اداری باشد، جرم مطبوعاتی است و اگر به خصومت شخصی بین نویسندگان و متضرر برگردد (و مسأله صبغه سیاسی و اجتماعی نداشته باشد) جرم مطبوعاتی نخواهد بود تا مسأله حضور هیأت منصفه و اشکال یاد شده مطرح شود (ر.ک: معتمدنژاد، ص ۱۱۷). همچنین در جرم سیاسی لازم است انگیزه متهم، منفعت‌طلبی شخصی نبوده و بر آرمانهای انسانی و نوع دوستانه و بهبود و اصلاح جامعه متکی باشد (ر.ک: هاشمی، ۱۳۷۵: ص ۵۴۳) که در این صورت، با اشکال یاد شده مواجه نخواهد بود.

بنابراین آنچه مهم است، بررسی دلیل پنجم است که در صورت اثبات، می‌تواند دلیل بر عدم مشروعیت هیأت منصفه باشد.

در تقریر این دلیل می‌توان گفت: از نظر اسلام، لازم است قاضی مجتهد جامع شرایط باشد و چنانکه در جای خود ثابت شده است، مجتهد حق تقلید ندارد؛ به همین دلیل، نمی‌تواند دخالت دیگران را در امور قضایی بپذیرد. به بیان دیگر، استقلال در رأی برای قاضی، یک تکلیف و واجب شرعی است؛ نه یک حق که بتواند از آن گذشت نماید (زیدان: ص ۷۲) به بیان سؤم، همچنان که مجتهد در صدور فتوا ملزم است بر اساس اصول و مبانی پذیرفته شده و بدون دخالت دیگران فتوا صادر نماید، صدور حکم از طرف قاضی هم یک نوع بیان حکم شرعی است، منتها بر وجه الزام، و در این جا هم هیچ‌گونه دخالتی پذیرفتنی نیست. (همان: ص ۷۱).

اهمیت حکم قاضی در اسلام به حدی است که حتی اگر مخالف علم تفصیلی هم باشد، لازم است به عنوان حجت شرعی بدان عمل شود. مستند این سخن، قضاوت امیر المؤمنین علی علیه السلام در مورد شخصی است که از کسی دو دینار و از دیگری یک دینار به امانت می‌گیرد و یک دینار از سه دینار امانتی از بین می‌رود که حضرت فرمود: صاحب دو دینار، یکی از دینارهای موجود را برداشته و دیگری بین آن دو تقسیم می‌گردد؛ با آن که آن دینار تقسیم شده، قطعاً مال یکی از آن دو است، نه این که بین آنها مشترک باشد (صدوق: ص ۱۰ و برای اطلاع بیشتر در مورد تأثیر حکم قاضی بر واقع ر.ک: زیدان، صص ۴۲۹ - ۴۳۳).

به همین دلیل، فقها با استناد به روایات، ملتزم شده‌اند که کسی جز امام یا نایب وی،

حق حکم ندارد (حر عاملی: صص ۶- ۹) و قاضی هم، که در صورت مجتهد جامع شرایط بودن، نایب امام تلقی می‌شود، حق ندارد مبنای نظر خویش را نظر مردم قرار دهد؛ (همان: ص ۱۵۸)؛ چرا که قاضی ملزم به بیان حکم شرعی است و حکم شرعی نمی‌تواند مبتنی بر آرای دیگران باشد.

اهمیت حکم قاضی وقتی آشکارتر می‌شود که بدانیم حتی اگر حکم قاضی برخلاف نظر دیگران باشد، چون طبق اجتهاد خود فتوا داده است، عمل به آن برای خود و دیگران واجب است، مگر آن که مخالف نص یا اجماع معتبر شرعی باشد. (طوسی: ص ۹۰).

با این بیان، روشن می‌شود که در فقه قضایی اسلام، تنها قاضی منصوب و رسمی دادگاه است که می‌تواند هم بزهار بودن یا بزهار نبودن متهم را تشخیص دهد و هم استحقاق یا عدم استحقاق وی برای برخوردار شدن از مجازات را معین و حکم مناسب را در مورد وی صادر نماید و در این زمینه، هیچ نقشی برای شخص یا هیأت یا سازمان دیگری در کنار قاضی وجود نخواهد داشت.

۴ - مبانی لزوم تبعیت قاضی از نظر هیأت منصفه

قبل از بیان این مبانی توجه به چند نکته ضروری است:

۱- آنچه ذکر شد، بر فرض پذیرش، اختصاص به قاضی جامع شرایط دارد؛ ولی در شرایط فعلی که بسیاری از قضات، قاضی مأذون از سوی مجتهد جامع شرایطند، چنین آثاری بر حکم آنان بار نمی‌شود و در حد اذن می‌توانند به صدور حکم مبادرت ورزند*.

اگر هم بطور نادر، قاضی جامع شرایطی در دستگاه قضایی به امر قضا مشغول باشد، در صورتی که فتوای وی برخلاف قانون (حدود اذن برای دیگر قضات) باشد، لازم است پرونده را برای رسیدگی به قاضی دیگر ارجاع دهد.

۲- استقلال قاضی در صدور حکم، به این معنا نیست که الزاماً باید به نظرات

* - این مسأله در فقه اهل سنت بدین صورت مطرح است که در همه موارد، قاضی را نایب حاکم و خلیفه می‌دانند و حتی معتقدند، اگر چه حاکم ظالم باشد، پذیرش نیابت در قضا از سوی وی اشکالی ندارد و به قبول نیابت قضات از حجاج بن یوسف ثقفی استناد کرده‌اند. (زیدان: ص ۳۴). نیز گفته‌اند اسلام در کسی که قضات را بر می‌گزیند شرط نیست (همان: ص ۳۶). همچنین به این مسأله که آیا قاضی مأذون می‌تواند بر کسی که اذن داده هم حکم صادر کند، پاسخ مثبت داده و چنین توجیه کرده‌اند که ولایت خلیفه برگرفته از مردم است. (همان: صص ۴۹ به بعد). ولی از نظر فقه شیعه اگر حاکم جور قاضی یا قیمی را نصب کند، اثری بر این نصب مترتب نیست. (موسوی خمینی: ص ۴۲۷).

دیگران بی توجه باشد. حتی در فقه اسلامی این موضوع مطرح است که شایسته است عده‌ای از فقها و اهل علم در محضر قاضی باشند تا جلوی اشتباهات وی را گرفته و به او در تشخیص جرم کمک کنند.^{۳*}

۳- با وجود پذیرش شرط اجتهاد و استقلال قاضی، مواردی هم در فقه اسلام یافت می‌شود که قاضی ملزم است نظر دیگران را بر نظر خویش ترجیح دهد؛ از آن جمله است الزام قاضی به تعیین داور در آیه شریفه: ﴿فان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما من اهلہ و حکما من اهلها﴾ (نساء: ۳۵) که طبق برخی آراء، قاضی در این موارد نمی‌تواند بطور مستقل به اختلاف بین زن و شوهر پایان دهد و موظف است به تعیین حکم و الزام متداعیین به تن دادن به نظر آن دو، حکم نماید. البته طبق برخی آرای دیگر، به علت تعلق اختلاف زن و شوهر به امر دنیوی، وجوب از آیه استفاده نمی‌شود و خود طرفین می‌توانند به تعیین حکم همت گمارند که در این صورت، از مورد بحث ما خارج خواهد بود. (برای اطلاع بیشتر ر.ک: نجفی: ص ۲۱۱).

۴- جواز قضاوت شورایی در اسلام (طبق برخی آراء)^{۴*} نیز یکی دیگر از موارد لزوم توجه قاضی به نظرات دیگران در صدور حکم است. (برای اطلاع بیشتر ر.ک: موسوی اردبیلی: صص ۱۷۶ - ۱۸۱ و عبداللطیف: ص ۴۷۱).

* - از نظر اهل سنت، این گروه لازم است از مجتهدان باشند (زیدان: ص ۵۲) و حتی برخی تصریح دارند که قاضی مأمور است در احکام و قضایا مشورت کند (همان: ص ۵۳ به نقل از: ماوردی، ادب القاضی، ج ۱: ص ۲۶۰) و از نظر تعداد، باید به حدی باشند که بتوانند ابعاد موضوع را به خوبی بیان نمایند (ماوردی: صص ۲۶۷ - ۲۶۸؛ زیدان: ص ۲۵۷ (در مورد عمل قاضی طبق مشاوره) و ۵۵ - ۵۶ به نقل از: ماوردی: صص ۲۶۱ - ۲۶۵؛ المغنی، ج ۲، ص ۲۵۲؛ الفتاوی الهندیه، ج ۳، ص ۳۲۰؛ تبصرة الاحکام، ج ۱، ص ۳۷؛ المواق، ج ۶، ص ۱۱۷ و...).

در دیگر منابع فقهی نیز مشورت با اهل علم امری مسلم تلقی شده و از آن بسیار سخن به میان آمده است (برای نمونه ر.ک: روحانی ۱۳۴۲ق: ۷۴؛ سید مرتضی، ص ۲۴۵؛ شیخ طوسی، ص ۹۸؛ طرابلسی، ص ۵۹۶؛ ابن حمزه، ص ۲۰۹؛ علامه حلی، ص ۴۱۳؛ سبزواری، ص ۲۶۲؛ نجفی، ص ۷۸؛ انصاری، ص ۱۴۹؛ شافعی، ج ۶، ص ۱۴۰۲ق/ ۱۹۸۳م: ۲۱۹ و ج ۷، ص ۱۰۰ و...).

** - البته برخی به استناد نیابت قضات از حاکم، قضای جمعی را جایز دانسته، ولی آن را مقید به زمان حضور کرده‌اند و چنین استدلال نموده‌اند که چون در قضاوت شورایی ممکن است، اختلاف پیش آید، تنها در زمان حضور معصوم می‌توان به جواز آن ملتزم شد که در صورت اختلاف، بتوان با مراجعه به معصوم اختلاف را از بین برد. (ر.ک: نجفی تبریزی: صص ۱۴۱ - ۱۴۳).

*** - قضاوت جمعی از نظر اهل سنت ایرادی ندارد و برای جواز آن به اقدام ابوبکر استناد می‌کنند که هر وقت حکم مسأله‌ای را در کتاب و سنت نمی‌یافت، از طریق مشاوره با بزرگان صحابه و علماء، حکم آن

بنابراین، اجتهاد و استقلال قاضی، با توجه وی به آرای دیگران منافاتی ندارد. بر همین اساس، راه‌حلهایی برای توجیه شرعی حضور هیأت منصفه در دادگاه اسلامی با توجه به معیارهای عرفی و اصول حاکم بر آن به شرح زیر ارائه شده است:

۱- برخی قضاوت قاضی با حضور هیأت منصفه را سیستم قضاوت مشترک دانسته‌اند (شاملو: ص ۱۷۱) که با پذیرش این نظر و با توجه به این که قضاوت شورایی منع شرعی ندارد و می‌توان حکم هر قاضی را منوط به موافقت قاضی دیگر نمود، الزام قاضی به تبعیت از نظر هیأت منصفه منعی نخواهد داشت.

منتها اشکال این جاست که اعضای هیأت منصفه، نه تنها شرایط قاضی را ندارند، بلکه گاه از فن قضا هم کاملاً بی‌اطلاعند. بنابراین نه به لحاظ انتخاب‌کنندگان می‌توان اعضای هیأت منصفه را از قضات به شمار آورد (چون قاضی نایب و منصوب از سوی ولی فقیه است نه مردم) و نه به لحاظ شرایط لازم در قاضی می‌توان اینها را از قضات دانست.

بنابراین، این نظریه، گرچه می‌تواند توجیه‌گر لزوم تبعیت قاضی از نظر هیأت منصفه باشد، ولی به دلیل اشکالهای یاد شده پذیرفتنی نیست.

۲- چنانکه برخی در مجلس بررسی قانون اساسی متذکر شده‌اند، مسأله حضور هیأت منصفه را می‌توان نظیر حضور علماء و دانشمندان در مجلس قضا دانست که هم در فقه شیعه و هم اهل سنت دارای سابقه است. با وجود این، برخی بر این دیدگاه، این انتقاد را وارد کرده‌اند که «حضور علماء، بیشتر به نهاد داسرا و قاضی تحقیق شبیه است تا هیأت منصفه؛ چون در تشخیص جرم و جلوگیری از اشتباه قاضی به وی کمک می‌کرده‌اند... و آنچه بر عهده هیأت منصفه است، در فقه قضایی اسلامی سابقه ندارد.» (زینلی: ص ۱۲۲، پاورقی).

به نظر می‌رسد با توجه به این جمله منتقد که می‌گوید: علماء به تشخیص جرم و جلوگیری از اشتباه قاضی به وی کمک می‌کرده‌اند، دیگر جایی برای تشبیه آن به نهاد داسرا نباشد؛ چون نهاد داسرا و قاضی تحقیق، مسؤولیت تعقیب متهم و تأمین ادله جرم را به عهده دارند و طبعاً کار آنها غیر از کارشناس است که در کلام فوق، همراه

→ را به دست می‌آورد (برای اطلاع بیشتر از منابع اهل سنت رک: زیدان، همان ص ۵۴ به نقل از: کشف القناع، ج ۲، ص ۴۸۰ و المذهب شیرازی، ج ۱، ص ۳۵۲).

قاضی تحقیق آمده است.

بله، تفاوت علما و دانشمندان با هیأت منصفه در این است که طبق آنچه در خاستگاه نهاد هیأت منصفه مرسوم است، لازم است اعضای این هیأت، اطلاعات علمی و قضایی نداشته باشند؛ حال آنکه دانشمندان، به نوعی آشنا با قضاوتند و قاضی را در صدور حکم، یاری می‌رسانند. از نظر نوع انتخاب نیز علما را خود قاضی برای کمک به خویش به دادگاه قضا دعوت می‌کند؛ حال آنکه در هیأت منصفه، قاضی نمی‌تواند افراد خاصی را به عنوان اعضای هیأت تعیین کند.

تفاوت سوم را هم می‌توان چنین بیان کرد که در سیستم حضور علما در دادگاه، قاضی با آنان به شور و مشورت می‌پردازد، بعد تصمیم‌گیری می‌کند؛ حال آنکه در مسأله هیأت منصفه، اعضای هیأت، بدون دخالت قاضی، مشورت نموده و نظر می‌دهند و قاضی ملزم می‌شود از آنان تبعیت نماید.

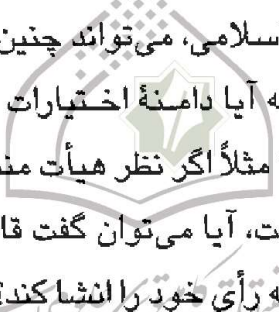
بنابراین، با توجه به سه تفاوت یاد شده، چه بسا بتوان گفت نهاد هیأت منصفه شباهتی به مسأله حضور علما در دادگاه نداشته و از این نظر، آنچه بر عهده هیأت منصفه است، در فقه قضایی اسلام سابقه ندارد.

۳- مفاهیم کلی، همچون ایجاد اغتشاش و شورش، برهم‌زدن نظم و آرامش عمومی، انجام عملی علیه صلح و امنیت ملی، چاپ مقاله مضر به دین یا توهین به مقامات مملکتی و... مفاهیمی هستند که از دیدگاه‌های مختلف، برداشتهای گوناگون را به همراه دارد و بدون وجود مکانیسم کنترل مردمی، خطر غلطیدن در دامان افراط و تفریط و دور شدن از روح قانون بسیار محتمل است. در چنین مواردی است که قانونگذار مصلحت را در نظرخواهی از هیأت منصفه دیده و در این‌جا وظیفه هیأت منصفه، تشخیص موضوع است، نه قضاوت فنی. (شاملو: صص ۱۸۹-۱۹۰).

چنان‌که فقها نیز تصریح دارند، نصب قاضی، تابع اجازه منوب عنه است و او می‌تواند از جهات مختلفی دامنه اختیارات قاضی را محدود سازد (حلی: ص ۷۰ و زیدان: ص ۲۹۵)؛ مثلاً وی را مأمور به رسیدگی در فلان منطقه نماید، یا تنها مجاز به رسیدگی در امور حقوقی بداند، یا حتی نظر قاضی را منوط به موافقت قاضی دیگر نماید. (قضاوت شورایی). به همین شکل، می‌توان گفت حاکم اسلامی می‌تواند تشخیص موضوع را از فرد قاضی سلب و به جماعتی که آشنای با موضوع هستند واگذار کند. به بیان دیگر، قاضی در رسیدگی به جرائم مطبوعاتی، قاضی مأذون است و می‌توان به او در حدی اذن

داد که از نظر هیأت منصفه تبعیت کند. در این مورد، گرچه هیأت منصفه هم جزء قضات منصوب نیست تا وی را محدود کرد، می‌توان ابراز عقیده آزادانه وی را مورد توجه قرار داده و قاضی منصوب را به تبعیت از وی ملزم نمود.

یکی از نکات مورد توجه در این استدلال، استناد به مصلحت سنجی قانونگذار است و تردیدی نیست که مصالح جامعه، بر مصالح فرد و احکام اجتماعی بر احکام خاص مقدمند؛ بر همین اساس، لزوم توجه حاکم اسلامی به مصلحت، موجب می‌شود که در احکام اولیه تغییراتی داده شود.

با این حال، به نظر می‌رسد مصلحت در صورتی می‌تواند توجیه‌گر لزوم توجه قاضی به نظر هیأت منصفه باشد که راه دیگری برای حل مشکل نداشته باشیم. علاوه بر آن، صرف احتمال خطر غلطیدن در دامان افراط و تفریط، برای اثبات وجود مصلحت کافی نیست. نکته دوم در استدلال فوق، بهره‌گیری از مسأله محدود بودن اختیارات قاضی مأذون است. در این که حاکم اسلامی، می‌تواند چنین محدودیتهایی را ایجاد کند، تردیدی نیست، ولی بحث این است که آیا دامنه اختیارات تا جایی است که بتواند تشخیص قاضی را هم محدود سازد؟ مثلاً اگر نظر هیأت منصفه بر بی‌گناهی متهم بود، ولی قاضی نظر به مجرمیت وی داشت، آیا می‌توان گفت قاضی باید تشخیص خود را نادیده گرفته و طبق نظر هیأت منصفه رأی خود را انشا کند؟! 

آنچه مسلم است این است، که قاضی موظف است بر اساس اجتهاد خویش یا بر اساس قوانین مبتنی بر شرع، در حد اذن، حکم صادر کند؛ ولی الزام وی به عمل بر خلاف اجتهاد و نظر خویش، نه تنها مجوز شرعی ندارد، که عمل کردن بر خلاف حجت شرعی است؛ چه این که طبق تصریح علمای اصول، علم به موضوع یا حکم، حجت شرعی است و تخلف از آن مجوز ندارد.

در این جا نمی‌توان گفت که حاکم اسلامی به وی مجوز عدول از حجت شرعی را بدهد؛ چون حاکم می‌تواند برخی از اختیارات را محدود کند، نه آن که از حق تشریح هم برخوردار باشد و بتواند بر خلاف خواست شارع (عمل طبق حجت) حکمی را جعل نماید. این مسأله که قاضی نمی‌تواند بر خلاف علم و اعتقاد خویش از نظر گروهی غیرمتخصص در امر قضا تبعیت کند، حتی در نظامهای حقوقی غیراسلامی و در خاستگاه هیأت منصفه هم امر مسلمی است؛ مثلاً در حقوق آمریکا قاضی می‌تواند نظر هیأت منصفه را به علت عدم تطابق با حقایق کشف شده بطور قانونی نقض کند. (خامنه‌ای):

بر همین اساس برخی تصریح دارند که: تبعیت از نظر هیأت منصفه از یک الزام و باید قانونی ناشی نمی‌شود، بلکه عرف مرسوم و رایج در دادرسی کاملاً چنین اقتضایی دارد. (زینلی: ص ۱۱۸).

بنابراین سلب تشخیص موضوع از قاضی و واگذاری آن به کسانی که آشنای با موضوعند (طبق بیان مستدل) نه مجوز شرعی دارد و نه استدلال‌های حقوقی آن را تأیید می‌کند.

۴- گفته شده بهترین دلیل برای مشروعیت هیأت منصفه تثبیت آن در قانون اساسی جمهوری اسلامی است، زیرا تمام اصول قانون اساسی از نظر شرعی به تأیید خبرگان مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رسیده است که در میان آنها فقها و صاحب نظران فراوانی وجود داشته‌اند. (پیوندی: ص ۹۰) و برخی بر اساس مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی نوشته‌اند: هیأت منصفه هم دارای سابقه فقهی است و هم محتوای فقهی دارد. (هاشمی: ص ۱۳۸).

به نظر می‌رسد در جریان تصویب اصل ۱۶۸ قانون اساسی، چون موافقان آن چنین مطرح کردند که در فقه اسلامی، به مشورت قاضی با علما و دانشمندان سفارش شده و به نوعی در جلسه این ذهنیت به وجود آمده است که هیأت منصفه هم در حد مشاوره با قاضی می‌تواند به کشف بهتر وقایع کمک کند و از سوی دیگر پیش‌بینی چنین نهادی با این پیش‌فرض به مصلحت کشور است، موجب شده اصل مذکور رأی بالایی را به خود اختصاص دهد و عدۀ زیادی از فقهای حاضر در جلسه آن را مابین با شرع ندانند. بدیهی است، در حال حاضر هم با تنزل جایگاه هیأت منصفه به نقش مشاوره در دادگاه و استقلال رأی قاضی کسی از فقها با آن مخالفت نمی‌کند؛ علاوه بر این که قانون اساسی هیأت منصفه را به صورت کلی و با قید مطابقت با شرع توسط قوانین عادی مطرح کرده است، ولی اشکال این جاست که در خاستگاه این نهاد، اصولی برای آن در

* - برخی در این خصوص نوشته‌اند: «وقتی دوازده نفر قرار معینی را صادر می‌کنند، بی شک مبتنی بر ادله‌ای است که از نظر آنان مؤید قرار صادره است و اگر قاضی از تن دادن به قرار آنان سر باز می‌زند، به این معنا نیست که هیچ یک از آنان شخص عادی و معقولی نیست بلکه به این معناست که از نظر قاضی حداقل‌هایی را برای دلیل بودن ذکر کرده است و او به سبب تجربه و ممارستش با قانون از دیگران برای دریافت این حداقل تواناتر است و این اختصاص به کسی دارد که با قانون ممارست داشته باشد، (Devlin:63 به نقل از: عبدالطیم: ص ۳۲۲).

نظر گرفته شده، که با رعایت آن اصول نمی‌توان گفت نهادی مشابه نهاد هیأت منصفه دیگر کشورها در دادرسی ما هم حضور دارد و چنانکه در پاسخ استدلالهای قبلی یادآور شدیم، التزام به تبعیت قاضی در رأی خود از عده‌ای غیر متخصص مجوز شرعی ندارد و هم اکنون هم اگر بر فقها با این بیان عرضه شود، بعید است کسی با آن موافقت نماید. بنابراین استدلال فوق را نمی‌توان دلیلی بر مشروعیت هیأت منصفه به معنایی که هم اکنون در دیگر کشورها مطرح است، دانست تا چه رسد به این که بخواهیم از آن به «بهترین دلیل» یاد کنیم!

به بیان دیگر، در حال حاضر قانون اساسی بطور کلی حضور هیأتی به نام هیأت منصفه را در رسیدگی به جرمهای مطبوعاتی و سیاسی پیش‌بینی کرده است، که با تفسیر آن به نقش مشاور داشتن منافاتی با شرع ندارد؛ ولی مشکل این‌جاست که قانونگذاران در مراحل بعدی سعی کردند، به هیأت منصفه همان جایگاهی را بدهند که در دیگر کشورها داراست و چنین اقدامی در مواردی که برشمرده شد، مخالف شرع است.

حقوق دانان اهل سنت برای بیان انطباق این نهاد با شرع و سیستم دادرسی اسلامی راه‌های زیر را ارائه داده‌اند:

الف - برخی هیأت منصفه را مشابه نهاد «قسامه» در دادرسی اسلامی دانسته و وجود تشابه را چنین بر شمرده‌اند:

- قسامه یکی از وسایل اثبات دعواست چنانکه هیأت منصفه در زمان نشأت خود بیشتر شاهد بر واقع (دلیل اثبات دعوا) بودند تا آن که قاضی به شمار آیند.

- قسامه و هیأت منصفه هر دو ملزمند در دادگاه قسم یاد کنند.

- قسامه می‌گویند «ما او را نکشته و قاتل را نمی‌شناسیم» و هیأت منصفه قسم یاد می‌کنند که «دروغ نگویند و حقیقت را مخفی نسازند».

- از آن جا که اهالی هر منطقه‌ای در حفظ امنیت محل خود مسئولیت تضامنی دارند، قسامه و هیأت منصفه از افراد مرتبط با متهم (خویشاوند یا هم محلی‌ها) تعیین می‌شوند (عبدالحمید: ص ۲۸۸).

ولی چنانکه اشاره شد، نهاد هیأت منصفه در زمانی جزء ادله اثبات دعوا بود که مردم اعتقاد به آزمایش الهی (نظام اردالی) داشتند نه امروزه که ماهیت آن به کلی دگرگون شده است. علاوه بر این که قسامه تنها در مورد قتل آن هم بعضی موارد با

شرایط خاص دلیل اثبات دعواست و وجود چند وجه تشابه مهم، نمی‌تواند دلیل انطباق این دو نهاد بر یکدیگر باشد.

ب - برخی دیگر نظام هیأت منصفه را به نظام عدول (که در آن تعدادی از افراد مورد اطمینان قاضی به وثاقت و عدالت شهود گواهی می‌دهند) تشبیه کرده و گفته‌اند: وقتی دیدگاه‌های متعارض در جلسه دعوا مطرح می‌شود، از بین شهادتها و دیدگاهها، هیأت منصفه یکی را بر دیگری ترجیح می‌دهد و قاضی حق دخالت در آن ندارد. از این رو امروزه هیأت منصفه با نظام عدول شباهت تام دارد. (امین، ۱۹۶۹: ص ۴۷ به نقل از: عبدالحلیم، ۱۹۸۰: ص ۴۸۳).

برخی نیز گفته‌اند: شبیه‌ترین مورد به هیأت منصفه، نظام عدول است، چرا که در آن تعدادی از مردم با قاضی تحقیق همکاری کرده، وی را در اداره دادگاه، ارزیابی ادله و صدور حکم یاری می‌رسانند. (فاروق: صص ۱۴۶ - ۱۵۰ به نقل از: عبدالحلیم، همان).

این تشبیه نیز صحیح نیست، چون در نظام عدول، در جایی که قاضی شناخت کافی از شهود ندارد از اشخاص قابل اعتماد و عدول می‌خواهد تا به عدالت و وثاقت شهود شهادت دهند و بدین ترتیب قاضی بتواند براساس شهادت شهود به صدور حکم مبادرت ورزد؛ ولی در مسأله مورد بحث هیأت منصفه چنین شهادتی نمی‌دهند و در واقع احراز این که شهود از وثاقت کافی برخوردارند یا نه به عهده دادگاه است و آن را از طرق دیگری بدون دخالت هیأت منصفه احراز می‌کند.

مسأله ترجیح تعدادی از شهود بر تعدادی دیگر نیز مطرح نیست و هیأت منصفه از مجموع سخنان شهود نظری را بر می‌گزیند و به بیان بهتر، خود نظر مستقلی ارائه می‌دهد که مبنای حکم قاضی قرار می‌گیرد و این با آنچه در نظام عدول مطرح است، تفاوت اساسی دارد و می‌توان چنین تشبیهی را قیاس مع الفارق دانست. چنانکه همکاری با قضات هم نمی‌تواند با آنچه در بحث نظام عدول مطرح است، مشابه باشد و بدین ترتیب این وجه نیز پذیرفتنی نیست. به تعبیر برخی، هیأت منصفه به آنچه شهود ابراز می‌کنند، نظر ندارند، بلکه خود به ابراز عقیده می‌پردازند. (فؤاد عبدالعظیم، ۱۹۷۲: صص ۸۲-۸۴).

ج - از نظر برخی هیأت منصفه به مسأله تعیین حکم در موارد اختلاف زوجین شباهت دارد و هیأت منصفه بدون این که خود از تخصص قضایی برخوردار باشند، همانند حکم‌ها به وضع اختلافات و ایجاد تفاهم بین طرفین دعوا همت می‌گمارند. (خطیب:

ص ۱۴۹ به نقل از: عبداللطیف: ص ۴۷۶).

از این نظر که هیأت منصفه را مردم تعیین می‌کنند، ولی حکم را متداعیین، این تشبیه نیز صحیح نیست. (عبداللطیف: ص ۴۷۷). علاوه بر این که وظیفه حکم، حل اختلاف بین متداعیین است و در این جا نمی‌توان قاضی و متهم را دوطرف دعوا به حساب آورد که شخص ثالثی بتواند به آن فیصله دهد، بلکه تنها حکم خود قاضی است که به دعوا خاتمه می‌بخشد.

به نظر می‌رسد بی آن که ما ملزم به انطباق نهاد هیأت منصفه با یکی از نهادهای پذیرفته شده در فقه باشیم، می‌توان گفت چنانچه اعضای هیأت منصفه از کسانی انتخاب شوند که به دلیل داشتن شرط عدالت و اطلاعات لازم موجب وثوق قاضی گردند، لازم است قاضی بر اساس این علم به دست آمده از نظر هیأت منصفه حکم کند؛ بخصوص اگر مانند مقررات برخی کشورها یا برخی مقررات سابق ایران (مثل لایحه قانونی مطبوعات - مصوب ۱۰ مرداد ۱۳۲۴) قاضی را ملزم به مشورت با اعضای هیأت منصفه بنماییم. در این صورت احتمال این که قاضی احاطه به موضوع پیدا کند و هماهنگ با هیأت منصفه به ابعاد موضوع پی ببرد، بسیار بیشتر خواهد بود و بدیهی است، در حکم خویش هم به آنچه علم یا وثوق پیدا کرده است، توجه خواهد نمود، چون راهی بهتر برای شناخت موضوع در این مورد ندارد.^{۱۱} تنها اشکال باقی مانده، در جایی است که قاضی برخلاف نظر هیأت منصفه دیدگاه دیگری داشته باشد که در این جا هم حاکم اسلامی می‌تواند وی را ملزم نماید، در صورتی حکم کند که نظرش با نظر تعدادی از اعضای هیأت منصفه موافق باشد و در غیر این صورت حاکم او را از قضاوت منع نماید؛ نه این که وی را ملزم به قضاوت برخلاف علم و اجتهاد خویش نماید که اشکال پیش گفته به وجود آید. به بیان دیگر وقتی قضاوت بر قاضی واجب عینی نباشد - چنانکه در حال حاضر قضات زیادی در محاکم به دادرسی و رسیدگی می‌پردازند - با منع حاکم اسلامی، قاضی رسیدگی‌کننده به پرونده از رسیدگی خودداری کرده و پرونده به قاضی دیگر ارجاع می‌گردد؛ درست همانند جایی که اگر نظر و علم قاضی بر خلاف قانون باشد، از رسیدگی خودداری کرده و آن را

* - مسأله اتفاق آرای هیأت منصفه که در مقررات برخی کشورها مطرح شده است، در همین راستاست و موجب می‌شود قاضی در جایی که نمی‌داند به نظر هیأت منصفه وثوق پیدا کند.

به دیگری واگذار می‌کند (تبصره ۱ قانون تشکیل دادگاه‌های کیفری ۱ و ۲ و شعب دیوان عالی کشور-مصوب ۱۳۶۸/۴/۲۰).

با این بیان به نظر می‌رسد، منعی از التزام به لوازم پذیرش هیأت منصفه در دادگاه‌های اسلامی نباشد و با عنایت به راه‌حلی که در مسأله لزوم تبعیت قاضی از نظر هیأت منصفه ارائه شد، قانون‌گذار می‌تواند هیأت منصفه را با تمام ویژگیهای آن در دادرسی اسلامی هم مطرح نماید و هماهنگ با قانون اساسی، مقرراتی را به تصویب برساند و خلأ موجود را که انتظار می‌رفت در اوایل پیروزی انقلاب پر شود، اینک پس از سالها پر نماید.

پیشنهادها

- برای عملی‌تر شدن قوانین مربوط به تشکیلات هیأت منصفه پیشنهاد می‌شود:
- ۱- قانونگذار در انتخاب هیأت منصفه به سمت انتخاب مردمی حرکت کند؛ نه دولتی یا ارگانهای وابسته به دولت، و شرایطی برای اعضا پیش‌بینی کند که حضور آنها در دادگاه موجب وثوق قاضی به گفته‌های آنان شده و بتواند با حفظ استقلال به دور از هرگونه گرایشی به صدور حکم مبادرت ورزد.
 - ۲- اعضای هیأت منصفه از میان اقشار مختلف انتخاب شوند و پس از انتخاب مردمی، افرادی که قرار است در جلسه دادرسی شرکت نمایند، با قرعه انتخاب شوند تا به وجهه دفاع از متهم در مقابل دستگاههای حکومتی توجه کافی شود.
 - ۳- برای هماهنگی بین آرای هیأت منصفه و نظر قاضی، قاضی ملزم به شرکت در جلسه مشورتی اعضای هیأت منصفه گردد و اگر هیأت منصفه نتوانست وی را قانع کند و قاضی بر خلاف نظر هیأت منصفه به مجرم بودن متهم اعتقاد داشت، از رسیدگی خودداری کرده و پرونده به قاضی دیگر واگذار شود.
 - ۴- از آن جا که در قوانین برخی کشورها بر اتفاق آرای هیأت منصفه تأکید شده است، در حقوق ایران به جای اکثریت مطلق دست کم اکثریت $\frac{2}{3}$ ملاک قرار گیرد تا موجب اطمینان بیشتر قاضی در صدور حکم شده و قاضی بتواند تشخیص آنها را معیاری برای صدور حکم خویش قرار دهد.

منابع و مأخذ

- ۱- استفانی، گاستون، ژرژ لواسور و بوناربولوک، آیین دادرسی کیفری، ترجمه حسن دادبان، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی، چ اول، ۱۳۷۷، جلد ۱.
- ۲- امین، فؤاد، «حول فكرة نظام المحلفين في الاسلام»، مجلة المحاماة، سال ۴۹، شماره ۲، فوریه ۱۹۶۹.
- ۳- انصاری، مرتضی، القضاء و الشهادات، قم، باقری، چ اول: ۱۳۱۵ق، ج ۲۲.
- ۴- پاشا صالح، علی و دیگران، فرهنگ نامه صالح، تهران، دانشگاه تهران.
- ۵- پیوندی، غلامرضا، بررسی فقهی جرم سیاسی (پایان نامه کارشناسی ارشد)، دانشگاه مفید.
- ۶- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران، گنج دانش، چ اول، ۱۳۷۸، ج ۵.
- ۷- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، تهران، مکتبه الاسلامیه، چ دوم، ۱۳۹۲ ق، ج ۱۸.
- ۸- حلی، جعفر بن حسن، شرائع الاسلام، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۲ ق/ ۱۳۶۱، ج ۴.
- ۹- حلی، حسن بن محمد، مختلف الشیعة، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چ اول: ۱۳۱۲ق، ج ۸.
- ۱۰- خامنه‌ای، مهین‌دخت، «هیأت منصفه در دادگاههای کشورهای متحده امریکای شمالی»، کانون وکلا، سال پانزدهم، شماره ۸۶.
- ۱۱- خطیب، اسماعیل، «القضاء الشعبي و نظام المحلفين»، مجله منیر الاسلام، سال ۳۱، شماره ۲.
- ۱۲- روحانی، سید محمد صادق، فقه الصادق، قم، مؤسسه دارالکتاب، چ سوم: ۱۳۱۲ق، ج ۲۵.
- ۱۳- زراعت، عباس، جرم سیاسی، تهران، ققنوس، چ اول، ۱۳۷۷.
- ۱۴- زیدان، عبدالکریم، نظام القضاء فی الشريعة الاسلامیه، بغداد، مطبعة العانی، چ اول، ۱۴۰۴ ق / ۱۹۸۴ م.
- ۱۵- زینلی، محمد رضا، جرم سیاسی و حقوق جزای اسلامی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۸.
- ۱۶- سبزواری، (محقق سبزواری)، کفایة الاحکام، اصفهان، مدرسه صدر، بی تا.
- ۱۷- سحنون، احمد، رساله القضاء، مغرب، وزارة الاوقاف و الشؤون الاسلامیه، ۱۳۱۲ ق/ ۱۹۹۲ م.
- ۱۸- سید مرتضی، رسائل المرتضی، تحقیق: سیدمهدی رجائی، دارالقرآن، ۱۴۰۵ق، ج ۲.
- ۱۹- شافعی، ابن ادريس، کتاب الام، بیروت، دارالفکر، چ دوم: ۱۴۰۲ق/ ۱۹۸۳م، ج ۶ و ۷.
- ۲۰- شاملو، باقر، «معرفی و نقدی بر جایگاه هیأت منصفه در نظام حقوقی ایران»، دیدگاههای حقوقی، سال ۱، شماره ۳.
- ۲۱- شیخ الاسلامی، عباس، جرائم مطبوعاتی (بررسی تطبیقی سیاست جنایی جمهوری اسلامی ایران و انگلستان)، مشهد، جهاد دانشگاهی، چ اول، ۱۳۸۰.
- ۲۲- صدوق، محمد بن علی بن حسین، المقنع فی الفقه، چاپ شده در: سلسله الینایع الفقهیه،

- بیروت، دارالتراث/الدار الاسلامیة، چ اول، ۱۴۱۰ ق / ۱۹۹۰ م، ج ۱۱.
- ۲۲- صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، چ اول، ۱۳۶۹.
- ۲۴- طرابلسی، قاضی بن بزاج، المهذب، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۶ ق، ج ۲.
- ۲۵- طوسی، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الامامیة، تحقیق محمدتقی کشفی، تهران، مکتبه المرتضویة، ۱۳۸۷ ق، ج ۲.
- ۲۶- عبدالحلیم، محمد ابوشاری، نظام المحلفین فی التشريع الجنائی المقارن، اسکندریه، منشأة المعارف، ۱۹۸۰ م.
- ۲۷- علی آبادی، عبدالحسین، حقوق جنایی، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۴.
- ۲۸- عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸، ج ۱.
- ۲۹- فاروق، عمر، «اشتراک الشعب فی القضاء»، مجلة المحاماة، سال ۵۲، شماره ۱ و ۲.
- ۳۰- فاروقی، حارث سلیمان، المعجم القانوني، چ سوم: بیروت، مکتبه لبنان، ۱۹۹۱ م.
- ۳۱- مشکان طبسی، حسن، «بزه سیاسی»، مجلة حقوقی، سال چهارم، شماره ۲.
- ۳۲- موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم، فقه القضاء، قم، مکتب امیرالمؤمنین ۷، چ اول، شوال ۱۴۰۸.
- ۳۳- موسوی خمینی، روح... کتاب البیع، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چ پنجم، ۱۳۱۵ ق، ج ۲.
- ۳۴- معتمد نژاد، کاظم و گرجی، ابوالقاسم و اردبیلی، محمد علی، هین گرد جرائم مطبوعاتی، مجلة پژوهشهای حقوقی، سال اول، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۸۱.
- ۳۵- نجفی تبریزی، راضی، تحلیل الکلام فی شرح القضاء شرائع الاسلام، قم، استقلال، چ اول، بی تا.
- ۳۶- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ ق / ۱۳۵۷، ج ۳۱.
- ۳۷- هاشمی، سیدمحمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، مجتمع آموزش عالی قم، چ دوم، بهار ۱۳۷۵، ج ۲.
- ۳۸- هاشمی، سید محمد، «تحلیل جرائم سیاسی و مطبوعاتی»، مجلة تحقیقات حقوقی، تابستان ۱۳۷۱، شماره ۱۰.

39- Devlin, partick, Trial by Jury, London, sterons & sons, 1966.

40- A. S. Hornby, oxford Advanced learner's Dictionary of current English, 6th ed, Tehran, Jahan-e Danesh, 2002.